

واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به شکار و شکارگری در گویش بلوچی مکرانی

عبدالغفور جهان‌دیده (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه درینوردی و علوم دریایی چابهار)

۱. مقدمه

زبان بلوچی از زبان‌های گروه شمال‌غربی است که بیشترین متکلمان آن در سه کشور همسایه، یعنی ایران، پاکستان و افغانستان زندگی می‌کنند. این زبان دارای چندین گویش و برخی از گویش‌ها نیز دارای چندین لهجه‌اند. تنوع گویشی در بلوچستان به دلیل وسعت، طبیعت خاص آن و مناطقی که در گذشته صعب‌العبور بوده‌اند، بسیار است. گویش‌های مهم زبان بلوچی در ایران عبارتند از: مکرانی، سرحدی، سراوانی و کاروانی که گویشوران آنها نسبت به گویش‌های دیگر مانند فَنّوجی، لاشاری و... بیشتر است.

گویش مکرانی از گویش‌های مهم بلوچی است و امروزه می‌توان آن را گویش معیار بلوچی در نظر گرفت. تنوع لهجه، بیشترین تعداد متکلمان، توجه زیاد نویسندگان و شاعران و بیشترین تعداد کتاب‌ها و نشریات منتشرشده به این گویش، از دلایلی است که آن را نسبت به گویش‌های دیگر ممتاز کرده‌است. سرزمین مکران، جنوب، مرکز و شرق بلوچستان ایران و شهرستان‌های چابهار، سرباز، ایرانشهر، نیک‌شهر، سیب و سوران، مهرستان، سراوان و بخشی از جنوب و شرق استان هرمزگان را دربر می‌گیرد. بخشی از پاکستان نیز جزو سرزمین مکران به‌شمار می‌رود که مهم‌ترین شهرهای آن شامل بندر

«گُوادَر» و مناطق تاریخی «کیچ» و «پنجگور» است.

بلوچ‌ها از ادبیات پربراری برخوردارند، قدمت برخی از متون منظوم بلوچی به چند سده پیش بازمی‌گردد، اگرچه عمده این روایات شفاهی بوده‌اند، بخش قابل توجهی از آنها به همت پژوهشگران معاصر گردآوری و منتشر شده‌اند.

طبیعت بلوچستان باتوجه‌به گستردگی آن، از تنوع آب‌وهوایی و تنوع زیستی ویژه و متفاوتی برخوردار است. مناطق سردسیر مانند دامنه‌های تفتان، نواحی گرمسیر مانند دره رودخانه سرباز و مناطق گرم و مرطوب مانند سواحل مکران، این تفاوت‌ها را آشکارا نشان می‌دهد. این منطقه از نظر پوشش گیاهی بسیار غنی است و جانوران گوناگونی در آن زیست می‌کنند. گستردگی حیات وحش بلوچستان سبب شده‌است که در گذشته، شکار جایگاه ویژه‌ای داشته باشد. خوشبختانه، در حال حاضر مناطق بسیاری از طبیعت بکر بلوچستان در محدوده مناطق حفاظت‌شده قرار گرفته‌است.

چنان‌که گفته شد، در گذشته شکارگری بسیار مورد توجه بوده و به همین دلیل، واژه‌ها، اصطلاحات، مثل‌ها و حکایت‌های زیادی از آن باقی‌مانده‌است. در این مقاله به جانوران و پرنده‌گانی پرداخته‌ایم که در معرض شکار بوده و به‌گونه‌ای مصرف خوراکی و درمانی داشته‌اند. باتوجه‌به وسعت مکران و تنوع فرهنگی آن، شکار پرنده‌گان و جانوران برحسب نیاز متفاوت بوده‌است، برای نمونه از میان ده‌ها مرغابی در سواحل مکران، یک یا دو گونه این پرنده، شکار و برای خوراک مصرف می‌شده‌است، اما در شهرهای دیگر گونه‌های بیشتری شکار می‌شدند.

تاجایی‌که نگارنده آگاهی دارد تاکنون درباره واژه‌ها و اصطلاحات شکار و شکارگری در گویش بلوچی مکرانی تحقیقی ارائه نشده‌است. داده‌ها براساس تحقیقات میدانی گردآوری شده و افزون‌برآن، در تحقیقات کتابخانه‌ای از کتاب مصوّر راهنمای صحرائی پرنده‌گان ایران تألیف جمشید منصوری برای ثبت معادل فارسی پرنده‌گان و خانواده آنها بهره برده شده‌است.

۲. راهنمای تلفظ واژه‌ها

در بلوچی شش واج وجود دارد که در فارسی امروز برابری ندارند، این واج‌ها شامل سه واج

برگشته است که ما برای آنها سه نشانه ویژه از رسم‌الخط لاتینی برگزیده‌ایم و سه واج دیگر، در فارسی دری وجود داشته است و امروزه در فارسی نو رایج نیستند: ۱. واج برگشته، لثوی و بی‌واک /t/ که تلفظ آن با واج /t/ فرق می‌کند؛ ۲. واج برگشته، لثوی واک‌دار /d/ که تلفظ آن با واج /d/ فرق می‌کند؛ ۳. واج برگشته، کامی بی‌واک /r/ که تلفظ آن با واج /r/ فرق می‌کند؛ ۴. واو مجهول /ō/؛ ۵. یای مجهول /ē/؛ ۶. و /w/.

۳. شکار

در بلوچی واژه شکار و مشتقات آن، مانند /šekār-i/، /šekār-jāh/، /šekār-āni/، /šekār- /، /göl/، /šekār-gir/ کاربرد دارند و سه مصدر /prōš-ag/، /bōr-ēn-ag/، /koš-ag/ علاوه بر معانی ذکرشده به معنی «شکار کردن» هم به کار می‌روند:

/bōr-ēn-ag/: به معنی شکستن، تکه‌تکه کردن؛ شکار کردن و کشتن: eždahā kōh-āṅ gōr bōr-ēn-it
lōgi dap-čaṭṭ aṅt kippok o keṭṭār (روانبد ۲۰۱۰: ۴۳۹) اژدها در کوه‌ها گورخر شکار می‌کند، اما مارمولک در خانه‌ها چشم به غذاست.

/koš-ag/: (مصدر متعدی) کشتن؛ به معنی صید کردن، به‌ویژه در صید ماهی نیز به کار می‌رود.
/māhig-koš-ag/: صید کردن ماهی.

/prōš-ag/: (مصدر متعدی) شکستن؛ شکار کردن. polanṅ a prōš-aṅt rōbāh war-aṅt. شکار می‌کنند و روباهان می‌خورند.

۴. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به شکارچی

/āhūg-gard-ān/: آن‌که آهوها و دیگر صیدها را در مسیر دید شکارچی قرار می‌دهد.

/āhūg-gard-ān-i/: هدایت آهوها و دیگر صیدها در مسیر دید شکارچی.

/gōr-koš/: شکارچی نوعی آهو به نام گور.

/kamān-dār/: تیرانداز ماهری که از فاصله دور شکار می‌کند.

/kamān-gir/: ← **/kamān-dār/.**

/kamān-i/: ← **/kamān-dār/.**

/šekār-āni/: ۱. آن‌که در شکار بسیار مهارت دارد، شکاری. ۲. (مجاز) جنگاور، شمشیرزن.

/šekār-gir/ : شکاری، شکارچی.

/šekār-gōl/ : آن‌که در شکارگاه یا کوه و دشت در پی شکار است.

/šekār-i/ : ۱. شکاری، شکارچی. ۲. پرنده شکاری.

/šekār-jāh/ : شکارگاه.

/tek-jan/ : /tek/ (خال، نشانه) + /jan/ (زن = زننده) [تیرانداز ماهر که تیرش خطا نمی‌رود.

/tek-tir/ ← /tek-jan/.

۵. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به صغیر^۱ (تقلید صدای پرندگان)

/hūmmār-ag/ : صدای «هوم» را با گذاشتن لب‌ها روی هم و کشیدن آوای «ū» ایجاد می‌کنند تا پرنده را به سوی تله بکشانند.

/šēzār-ag/ : سوت زدن و تقلید صدای پرنده برای کشاندن آن به سوی تله.

۶. ابزارهای شکار و اصطلاحات مربوط به آنها

/bon-dām/ : تله‌ای از نخ که زیر مقداری خاک پنهان می‌کنند و برای شکار پرنده به کار می‌رود.

/čirdān/ : نخ و قلابی که طعمه به آن وصل است و برای شکار پرنده آبی و دریایی به کار می‌رود.

/dām/ : دام، وسیله گرفتار کردن پرندگان. انواع مختلف دارد که یک نوع آن /gwārč/ نام دارد.

/dām čēr-kan-ag/ : دام گسترده.

/dām dawr-da-y-ag/ : دام افکندن.

/gwārč/ : پارچه‌ای است هم‌رنگ خاک و به اندازه قد آدمی، در بالا دو سوراخ کوچک کنار هم دارد،

شکارچی پشت آن خود را پنهان می‌کند و از سوراخ‌ها پرنده را می‌پاید و آهسته‌آهسته جلو می‌رود و

پرنده هم کم‌کم به سوی دام پیش می‌رود. شاعری می‌گوید: če-tawr mān-aṅt māṅ halk-āṅ

rāmag-ēṅ morg ke zēd-āṅ har-kojā gwārč-i katār eṅt

(ملا ۱۹۸۱: ۷۱) پرندگان رام شده چگونه می‌توانند در کنار خانه‌های ما بمانند، درحالی‌که گوارچ‌های زیادی برای شکار آنها ردیف‌اند.

/kođđ/ ← /kođ-gwārč/.

۱. زان‌که صیاد آورد بانگ صغیر / تا فریبید مرغ را آن مرغ‌گیر (مولوی). شکارچی برای به دام انداختن پرنده، صدای پرنده را تقلید می‌کند و آوایی مانند مرغان سر می‌دهد تا دیگر پرندگان را فریب دهد (زمانی ۱۳۷۷: ۱۳۳).

/kođ-gwārč/: کمینگاهی از خار و خاشاک برای استتار شکارچی.
/lōp/: حلقه، حلقه دام. طنابی است که به شکل حلقه برای گرفتار کردن حیوان کار گذاشته می‌شود.
/parčīn/ ← **/rawaki/**.
/rawaki/: بوته‌هایی که در دو سوی منتهی به دام قرار می‌دهند تا پرنده مستقیم به سوی دام برود.
/sall/ ← **/kođ-gwārč/**.
/sar-dām/: دامی برای شکار پرنده که بالاتر از سطح زمین با پایه نگه داشته می‌شود.
/šēšēm/ ← **/rawaki/**.

۱.۶. تله و انواع آن

/bet/: نوعی تله که برای شکار پرندگان کوچک به‌ویژه بلبل خرمايي (کُلی) به‌کار می‌رود. این تله را از چوب گز یا انار درست می‌کنند. چوب را در زمین می‌کارند، طعمه و حلقه‌ای با نخ به شکلی ماهرانه بر روی آن تعبیه می‌کنند، پای پرنده به محض نشستن بر چوب، در حلقه گیر می‌کند.
/dām-i/: نوعی تله که برای شکار پرندگان بزرگ به‌کار می‌رود.
/kānezg/: نوعی تله که میله قوس‌دار آن (← اصطلاحات تله، **/sar-sim/**) از چوب قوس‌دار خوشه خرما بوده‌است.
/kāñt-e sayd/: تله‌ای نسبتاً قدیمی که برای ساخت آن از شاخ قوس‌دار قوچ کوهی استفاده می‌کردند.
/kalabj/: نوعی تله شامل سنگی پهن که لبه آن را بر یک پایه چوبی تکیه می‌دهند و زیر آن را کمی گود می‌کنند و دانه می‌ریزند، پرنده به قصد خوردن دانه، زیر سنگ می‌رود و با برخورد به چوب تکیه‌گاه، سنگ می‌افتد و پرنده اسیر می‌شود.
/goṭṭ-i/: تله‌ای کوچک که با آن گردن پرنده میان دو میله اسیر می‌شود.
/pefaki/: نوعی تله از طناب که آن را به شکل حلقه درمی‌آورند تا پای شکار در آن گیر کند.
/talk/ ، **/talag/**: تله، وسیله‌ای برای شکار جانوران.
/talag asp-e nāl/: تله کوچکی که میله بالایی آن به شکل نعل اسب بوده‌است (← اصطلاحات تله، **/sar-sim/**).

۲.۶. اصطلاحات مربوط به تله

/af-ok/ ← **/sōz-baṅd/**.
/čēr-sim/ ← **/šapālk/**.

/dār-talk/: چوبی که کِش تله را بر آن تاب می‌دهند، کِش هرچه بیشتر تاب بخورد حالت فنری تله بیشتر می‌گردد.

/gerd-dām/: نوعی بافت تله که نخ‌های آن به‌راحتی باز و جابه‌جا می‌شود.

/kōpār-ag/: ۱. رها شدن پرنده از تله؛ ۲. تله‌ای که عمل کند اما پرنده‌ای در آن اسیر نشود.

/naŋgār-baŋd/: نوعی بافت تله با سوراخ‌هایی به شکل مربع یا مستطیل و گره‌هایی محکم که به‌راحتی باز نمی‌شود.

/sar-baŋd/ ← /šapālk/.

/sar-sim/: میلهٔ قوس‌دار بالایی تله که کلفت‌تر از /šapālk/ است (در گذشته به‌سبب کم‌یاب بودن میلهٔ فلزی، از شاخ قوس‌دار قوچ یا چوب قوس‌دار خوشهٔ درخت خرما استفاده می‌کردند).

/sōz-baŋd/ ← /sonnok/.

/sōz-baŋd/ ← /sonnol/.

/sōz-baŋd/: ۱. تکه چوب کوچک نوک‌تیزی که معمولاً خار درخت خرماست. و آن را به‌عنوان گیره‌ای در تله به‌کار می‌برند؛ ۲. تله در حالت باز و فنری که آمادهٔ گرفتن شکار است.

/sōz-baŋd da-y-ag/: آماده کردن و درحالت فنری قرار دادن تله برای گرفتن شکار.

/srapp-ag/: خارج شدن تلهٔ مخصوص شکار پرنده از حالت باز و فنری و بسته شدن آن.

/srapp-ēn-ag/: ۱. آزاد کردن تله از حالت فنری، به‌ویژه هنگامی که شکار طعمه را بخورد و تله عمل کند، اما اسیر نشود؛ ۲. کشیدن ماشهٔ تفنگ و پرتاب تیر.

/šapālk/: سیم باریکِ بخش زیرین دهانهٔ تلهٔ دست‌ساز.

/talag čēr kan-ag/: تله را با خاک و سبزه پوشاندن به‌گونه‌ای که فقط طعمه بیرون باشد.

/talag jan-ag/: ۱. حرکت پرنده به‌سوی تله برای خوردن طعمه؛ ۲. به‌راحتی در تله افتادن پرنده؛ ۳. (مجاز) حریص بودن، حریصانه خواهان چیزی بودن.

۳.۶. اصطلاحات مربوط به طعمهٔ تله

/āmōčk/: ۱. مکانی که صیاد برای جلب پرندگان و جانوران دانه و غذا می‌گذارد تا در فرصت مناسب آنها را شکار کند. این مکان معمولاً در کنار کمینگاه یا نزدیک به تله است؛ ۲. طعمه‌هایی که صیاد برای شکار پرندگان و جانوران استفاده می‌کند. دانه‌ها بیشتر گندم، ماش و برنج است.

/āmōčk čaŋd-ag/: افشاندن دانه یا طعمه در محل شکار یا نزدیک به تله.

/āmōčk rēč-ag/ ← /āmōčk čaŋd-ag/.

/dān/: دانه، معمولاً دانه گندم.

/hamōč/: ← /amōčk/

/hamōčk/: ← /amōčk/

/hamōč-wār/: پرنده‌ای که طعمه صیاد را بخورد. - bad-wāh-āŋ amōčk-ē reyt-k-ag jāgāh-ē be-

čār talk čēr eŋt (نک: آسکانی ۲۰۰۴: ۹۹) دشمنان طعمه‌ای ریخته‌اند مواظب باش که تله‌ای

پنهان است.

/hamōš/: ← /amōčk/

/hamōš-wār/: ← /hamōč-wār/

/hormāg/: خرما، این طعمه برای صید برخی پرنده‌گان خرماخور به کار می‌رفته است.

/kerm-e zorat/: کرمی باریک و بسیار پرتحرک که در میان ساقه گیاه ذرت خوشه‌ای زندگی می‌کند.

/madag/: ملخ.

/mōčkēn/: ← /amōčk/

/zend-i-y-ān/: پرنده زنده‌ای که نخ به پایش می‌بستند و پرواز می‌دادند تا گروه پرنده‌گان با دیدن آن جذب

شوند.

۷. تفنگ شکاری، انواع و لوازم آن

/čakmāk/: چخماق، سنگ چخماق، بخشی از دستگاه چکاننده تفنگ که موجب انفجار گلوله می‌شود.

/čarra/: گلوله ساچمه‌ای؛ ساچمه‌های کوچک برای شکار پرنده و ساچمه‌های بزرگ‌تر برای شکار قوچ، بز

کوهی و آهو به کار می‌رفته است.

/gōđal/: گلوله، تیر.

/hapip/: تفنگ شکاری خفیف.

/kamar-šekan/: نوعی تفنگ ساچمه‌ای که از وسط تا شده و در آن گلوله می‌گذارند.

/palittak-i/: تفنگ سرپر فتیله‌ای که برای شکار پرنده به کار می‌رفته است.

/šōra/: باروت.

/tekk-ōk/: تفنگ بادی.

/tūppak/: تفنگ. انواع آن عبارت است:

۱. /tūŋi/: تفنگ شکاری خفیف؛

۲. /čarra-i/: تفنگ ساچمه‌ای؛
۳. /čakmāk-i/: تفنگ چخماقی.

۸. ابزارهای دیگر شکار

- /čagal/: ۱. چیزی که به قصد زدن جانور پرتاب کنند، مانند قلوه‌سنگ. yak čagal-ē hargōšk ham
sagg-it یک ضربه را خرگوش هم تحمل می‌کند؛ ۲. چوب خاردار درخت خرما برای شکار پرنده‌گانی که در ارتفاع پایین پرواز می‌کنند.
/gelōf/ ← /golayr/.
/gelōri/ ← /golayr/.
/golayr/: تیرکمان (یک قطعه چرم (/pōst-ok/))، که با دو قطعه کیش (/labbar/) به دوشاخه‌ای کوچک (/do-šāh/) وصل می‌شود).
/lapāt/ ← /golayr/.
/tir-kamān/ ← /golayr/.
/zahm/: شمشیر.

۹. حیوانات شکاری

- /bānʒ/: باز.
/šāhēm-ak/: شاهین.
/tāzi/: سگ تازی که مخصوص شکار خرگوش است.
/wakāb/: عقاب.

۹.۱. نام حیواناتی که شکار می‌شدند

- /āhūg/ ← /āsk/.
/āhūg-čokk/: بچه آهو.
/āsk/: آهو.
/drōj/: گوزن.
/gadđ/: ۱. بره گوسفند وحشی. gadđ aŋt ke gwarāŋđ baŋt بره‌ها هستند که عاقبت قوچ می‌شوند؛ ۲. بره آهو.

/gađđeš/: بچهٔ میش.

/gađđ-ok/: بچهٔ میش

/gōr/: نوعی آهو.

/gwarag/: برهٔ آهو.

/gwarāŋđ/: قوچ، قوچ کوهی.

/hargōšk/: خرگوش.

/kābodg/ ← /kābzg/

/kābozg/ ← /āsk/

/kar-gōšk/ ← /hargōšk/

/kōh-i/: هر جانور چارپای حلال‌گوشت کوهی و وحشی مانند قوچ، بز، آهو.

/koh-pāčēn/: پازن، بز نر کوهی.

/mād-āsk/: آهوی ماده.

/māhal/: آهو، غزال زیبا و خوش‌اندام.

/māt-mēš/: میش کوهی بالغ.

/mēš/: میش، میش کوهی.

/nar-āsk/: آهوی نر.

/sarwān/ ← /sār-wān/

/sār-wān/: آهوی نر.

/sayd/: قوچ، میش و بز کوهی، گاهی به آهو هم می‌گویند.

/syāh-kōh-i/: بز کوهی.

/šenek/: بزغاله.

/zāmor/ ← /drōj/

۲.۹. نام برخی از اعضای بدن حیوانات

/bar-dast/: کتف که با استخوان آن فال می‌گرفته‌اند.

/čamm/: چشم.

/dombag/: دنبه.

/kāŋtʃ/: شاخ.

/leŋteŋk/: دُم.

/mūd/: موی.

/paš-pād/: دو پای عقب.

/pažm/: پشم

/pōst/: پوست، چرم.

/sromb/: سُم

/šāh/: شاخ.

/zahrag/: زهره، کیسهٔ صفرا (این عضو جنبهٔ دارویی داشته و بخور و دود ناشی از سوختن آن برای درمان سرماخوردگی و ... مؤثر بوده است).

۱۰. پرندگان

در بلوچی به پرنده /morg/ و به پرندگان کوچک تر /morg-ok/ می‌گویند. پرندگانی مانند کبک، تیهو، کبوتر، باقرقره که زندگی گروهی دارند، بیشتر با تله و مابقی را علاوه بر تله، با تیروکمان و تفنگ بادی شکار می‌کردند.

۱۰.۱۰. نام پرندگانی که بیشتر در معرض شکار بودند

/āp-boŋd-ok/: نوعی مرغابی کوچک با سر و گردن خاکستری، زیرتنهٔ سفید و پشت قهوه‌ای. با دیدن دشمن، زیر آب پنهان می‌شود. این پرنده بیشتر در کنار آب‌های شیرین و چشمه‌ها دیده می‌شود.

/baŋok/: پرنده‌ای از خانوادهٔ چکاوک‌ها به اندازهٔ گنجشک اما تیره‌تر از آن، بیشتر روی زمین می‌نشیند و از دانه‌های باقی ماندهٔ کشتزارها پس از درو تغذیه می‌کند و در بوته‌ها لانه می‌سازد.

/baŋ/: بط، مرغابی. این پرنده چند نوع است، برخی در دریا و برخی در آبگیرها، جوی‌ها و خانه‌ها زندگی می‌کنند.

/breŋj-sisi/: پرنده‌ای شبیه به تیهو اما کوچک‌تر که در برنجزار زندگی می‌کند.

/čāh-ik/: از تیرهٔ کبوتریان، کبوتر چاهی.

/čalōr/: پرنده‌ای کاکل‌دار از تیرهٔ چکاوکیان و کمی بزرگ‌تر از گنجشک.

/čarōl/ ← /čalōr/

/čarz/: چرز، هوبره.

/čertek/: پرنده‌ای کوچک و دُم‌دراز که بر نوک درختان می‌نشیند و آوازش تکرار «zil zil» است. این پرنده در فارسی از خانواده «سسکیان» است و به آن سسکِ شکیل (سسک دم‌دراز) می‌گویند.

/čertek/ ← /čertek/.

/čipok/: پرنده‌ای کوچک با دُم کوتاه و پاهای بلند که در فصل تابستان در کنار جوی‌ها، تالاب‌ها و رودخانه‌ها دیده می‌شود، هنگام پرواز صدای «چیپک چیپک» را تکرار می‌کند.

/čirreŋk/: پرستوی دریایی.

/čistok/: دُم‌جُنبانک ابلق، پرنده‌ای به اندازه گنجشک با دُم دراز به رنگ سفیدوسیاه. در کنار برکه و جوی زندگی می‌کند آوازش «چیست چیست» است.

/čōr/ ← /sagārō/.

/čōrparrām/: از تیره چکاوکیان، چکاوک هدهدی.

/dār-somb/ ← /dār-tek-ōk/.

/dār-tek-ōk/: دارکوب.

/dār-wār/: از تیره دارکوبیان.

/dričk/ ← /drūjg/.

/drūjg/: زردپره سرسیاه.

/gahāŋd/: نوعی پرنده از تیره سنگ‌چشم‌ها به رنگ خاکستری و با لکه‌های سفید و سیاه، با نوک و چنگالی قوی که ملخ و حشرات را شکار می‌کند. اندازه آن ۲۰ تا ۲۵ سانتیمتر است.

/galāk-i/: پرنده‌ای کوچک از نوع حواصیل.

/gall-ō/: پلیکان. نوع سفید و خاکستری آن به صورت مهاجر در کنار رودخانه‌ها و تالاب‌ها و آب‌های ساحلی زندگی می‌کند.

/gidi/: پرنده‌ای سیاه‌رنگ از راسته غواص سانان که به آن غواص گلوسرخ می‌گویند. روی دریا نزدیک به سطح آب پرواز می‌کند.

/gōlō/: مرغ مینا، پرنده‌ای شبیه سار (گونه‌ای از آن برای تقلید صدای انسان تربیت می‌شود).

/golpātok/: از تیره زیرآبروکیان.

/gonj-wār/: نوعی مرغابی که خوراکش بیشتر عروس دریایی است.

/gorr-wār/: از تیره صدف‌خواریان.

- /gotteg/**: سار، پرندۀ ای بزرگ‌تر از گنجشک به رنگ سیاه.
- /gwarāg/**: کلاغ. این پرندۀ به‌ندرت و فقط برای مصرف دارویی شکار می‌شود. نوع سیاه آن را **/gwarāg-wašš-ok/** گویند که بیشتر مورد توجه طبیبان محلی است.
- /gwar-dāg/**: پرندۀ ای شبیه کبوتر به رنگ سنی یا خاکی که در دشت و صحرا زندگی می‌کند. جنس نر این پرندۀ دو خط زرد و سیاه‌رنگ بر گلو دارد.
- /haydarak/**: پرندۀ ای از تیرۀ سنگ‌چشم‌ها، بزرگ‌تر از گنجشک با سری بزرگ و منقاری کلفت و قلاب‌مانند. رفتار این پرندۀ حشره‌خوار مانند پرندگان شکاری است.
- /henār-trekk-ōk/**: پرندۀ ای کوچک، شبیه بلبل که از دانه‌های انار تغذیه می‌کند.
- /hormā-šān-ok/**: نوعی پرندۀ خرماخور که جثه آن کمی کوچک‌تر از کبوتر است. جنس نر دارای شکمی زرد و جنس ماده شکمی قره‌ای‌رنگ دارد. این پرندۀ شبیه پرندۀ ای به نام پری‌شاهرخ است.
- /jedđi/**: نوعی مرغابی از راستۀ کشیم‌سانان.
- /jeŋg/**: گنجشک.
- /jeŋješk/** ← **/jeŋg/**.
- /kabg/** ← **/kawg/**.
- /kāmbū/**: نوعی مرغابی از تیرۀ باکلانیان که رنگ پرهایش متمایل به سیاهی و گردنی دراز دارد.
- /kaŋg/**: لک‌لک.
- /kāŋgāšk/** ← **/kāŋgāšk/**.
- /kāŋgāšk/**: از تیرۀ سبزقباسانان.
- /kāŋkažž/** ← **/kāŋgāšk/**.
- /kāŋžūk/** ← **/zrappōŋk/**.
- /kapiŋjar/**: بلدرچین.
- /kapōt/**: از تیرۀ کبوتریان، یاکریم.
- /kapōt-čokk/**: نوعی مرغابی از تیرۀ کاکائیان (← **/mallir/**) که در فارسی به آن «کاکائی سرسیاه» می‌گویند.
- /kargāhok/**: پرندۀ ای خاکستری‌رنگ که بخش زیرین بال‌ش سیاه است. پای‌های نسبتاً بلندی دارد و در راه رفتن سریع است، هنگام پرواز در ارتفاع پایین حرکت می‌کند و اغلب روی زمین می‌نشیند. خوراک این پرندۀ کرم خاکی است و با دام شکار می‌شود.
- /karrak/** ← **/zrappōŋk/**.

/kār-wān-ok/: نوعی پرنده شبیه هوبره (چرز) اما کوچک‌تر.

/kaṭāgar/ ← /kaṭaggar/

/kaṭaggar/: باقرقره راه‌راه، پرنده‌ای از راسته کبوترسانان.

/kaṭiṭi/ ← /ṭiṭeyāsk/

/kaṭū/ ← /kaṭaggar/

/kawg/: کبک.

/kerm-wār/: نوعی مرغابی کوچک که خوراکش کرم‌های ساحلی است.

/kōh-jeng/: گنجشک کوهی، پرنده‌ای شبیه به گنجشک که در کوه و دشت زندگی می‌کند.

/kōkal/: نوعی اردک نوک‌پهن که در فارسی به آن «فیلوش» گویند.

/koli/: از تیره خرما بلبلان.

/lāmō/ ← .sičok

/lāṅkāṅladdi/: فلا مینگو.

/lek-domb/ ← /šaybāziz/

/loṭṭ-ik/: .sičok

/mač-goḏḏ/ ← /dār-ṭekk-ōk/

/māhig-čen-ok/: ماهی خورک، از راسته سبزیسانان.

/mallir/: نوعی مرغابی از تیره کاکائیان. از پرندگان این تیره می‌توان به /espēt-ok/ (کاکائی نقره‌ای)،

/gorrāṅṭ/ (کاکائی پشت‌سیاه)، /syāh-sar/ (کاکائی بزرگ) اشاره کرد.

/meš-morg/: پلیکان. نوعی مرغابی به رنگ سفید با جثه‌ای بزرگ و سنگین که منقاری دراز، تقریباً زرد

متمایل به نارنجی دارد. کیسه‌ای زیرگلو و پایین منقارش آویخته است (این پرنده غیر از میش‌مرغ مشهور است).

/mir-morg/: از تیره زنبورخواریان، زنبورخوار سبز.

/mōr-čen/: پرنده‌ای از تیره توکایان که بزرگ‌تر از گنجشک و به رنگ‌های مختلف است و از حشرات و

مورچه تغذیه می‌کند. در فارسی به این پرنده «چک ابلق» می‌گویند.

/nekēkō/: یلوه آبی، پرنده‌ای از تیره یلوه‌بیان.

/piṅkolak/: پرنده‌ای از تیره لیکویان با دم دراز و جثه‌ای کمی بزرگ‌تر از گنجشک، تخم‌ش سبزرنگ است

و هنگام پرواز سروصدای زیادی می‌کند. به این پرنده در فارسی «لیکو» می‌گویند.

/piṅtōl/ ← /piṅkolak/

/pistok/: دُم‌جُنبانک شکم‌زرد.

/plār-ik/ ← */žabiltar/*.

/sabzāli/: پرنده‌ای کوچک که تقریباً تمام بدنش سبز است.

/sabz-kabāh-ok/ ← */mir-morg/*.

/sagār-ō/: پرنده‌ای آبی سیاه‌رنگ از تیره یلوه‌بیان که نوک و پیشانی سفید دارد.

/selaymān-ik/ ← */tütt-e selaymān/*.

/sičok/: پرنده‌ای از تیره مگس‌گیران، به اندازه گنجشک اما تیره‌تر، زیر گلو و روی سینه خال‌های سیاه

دارد. هنگام آوازخواندن صدای «سی‌چُک سی‌سی‌سو» را تکرار می‌کند، به این پرنده در فارسی

«مگس‌گیر راه‌راه / خال‌دار» می‌گویند.

/sisig/ ← */sissōg/*.

/sissōg/: تیهو، از تیره ماکیانیان.

/sohayl-ig/: نوعی مرغابی که هم‌زمان با طلوع ستاره سهیل به ساحل می‌آید.

/sohr-domb-ok/: دُم‌سرخ سیاه، از تیره توکایان.

/sohr-gwar/: سینه‌سُرخ، از تیره توکایان.

/sūs-breñj-ok/: بلدرچین بوته‌ای، از تیره بلدرچین بوته‌بیان.

/syāh-al-ān/: پرنده‌ای دریایی و سیاه‌رنگ.

/syāh-al-ū/: پرنده‌ای کوچک (۱۰ سانتیمتری) از تیره شهدخواران. جنس نر آن به رنگ آبی متمایل به سیاه

و شفاف است.

/syah-gorr/: پرنده‌ای به اندازه کبوتر که زیر گلویش سیاه‌رنگ است.

/syāh-gwar/: باقرقره شکم‌سیاه.

/šagāšk/: توکای گلوسیاه، از تیره توکایان.

/šāpi-krōs/: */tütt-e seleymān/*.

/šap-kōrak/ ← */čirreñj/*.

/šātō/: قُمری، از تیره کبوتریان.

/šātō/ ← */šātol/*.

/šaybāziz/: پرنده‌ای به جثه گنجشک با روتنه حنایی متمایل به قهوه‌ای با دُم دراز و قرمزرنگ که صدایش

تکرار اسمش است. در فارسی به این پرنده «دُم‌چتری» می‌گویند.

- /semšād/: سرسبز، نوعی مرغابی از خانواده اردک‌ها.
- /tawk-ō/: پرندۀ ای کوچک با دُمی کوتاه و طوقی سیاه‌رنگ از تیره سلیمیان که در کنار رودخانه‌ها و چشمه‌ها زندگی می‌کند. در فارسی به آن «سلیم طوقی» می‌گویند.
- /tellisk/ ← /tēllūsk/.
- /tēllūsk/: نوعی مرغابی با رنگی متمایل به سیاه با شکم سفید و نوک و پاهاى بلند و دُم کوتاه سفیدرنگ که در برکه‌ها و کنار رودخانه‌ها و زمین‌های پُرآب کشاورزی زندگی می‌کند و صدایش تکرار نامش است. به این پرندۀ در فارسی «آبچلیک تالابی» می‌گویند.
- /tīṭawāsk/ ← /tīṭeyāsk/.
- /tīṭeyāsk/: پرندۀ ای از تیره سلیمیان، صدایش تکرار نامش است. در فارسی به آن «دیدومک» می‌گویند.
- /tūt-e selaymān/: هُدهُد، مرغ سلیمان.
- /zahm-ok/: نوعی مرغابی کوچک با نوک بلند و قوس‌دار که در تالاب‌ها و کنار رودخانه‌ها و زمین‌های پُرآب کشاورزی زندگی می‌کند.
- /zard-gwar/ ← /drūjg/.
- /zrappōṅk/: ۱. پرندۀ ای از تیره آبچلیکیان به رنگ گل یا خاک، اغلب در کنار برکه‌ها و جوی‌ها و مزارع زندگی می‌کند، به این پرندۀ در فارسی «گیلان‌شاه دُم‌سیاه» می‌گویند. ۲. از تیره بلدرچین بوته‌بیان.
- /žabiltar/: پرندۀ ای به جثه دُم‌جنبانک و به رنگ گنجشک. در فارسی به آن «پی پت دشتی» می‌گویند.

۲.۱۰. نام پرندگان براساس سن و جنس

- /bāl-i/ ← /por-bāl/.
- /čippal/ ← /čippok/.
- /čippok/: جوجه.
- /dār-pot/ ← /sih-ok/.
- /gōšt-ok/: جوجه که تازه از تخم بیرون آمده.
- /hayk/: تخم پرندۀ.
- /māt-ak/: پرندۀ مادۀ.
- /nēm-bāl/: جوجه‌ای که رشد بال‌هایش کامل نشده و هنوز قدرت پرواز ندارد.
- /nōk-gōšt/ ← /gōšt-ok/.
- /pađđ/ ← /por-bāl/.

/pet-ak/: پرندۀ نَر.

/por-bāl/: جوجه‌ای که رشد بال‌هایش کامل شده و می‌تواند پرواز کند.

/sih-ok/: جوجه‌ای که پرهایش تازه رشد کرده و سیخ‌سیخ است.

/sohr-ik/: جوجهٔ چندروزه که پُرزهای زردرنگ دارد.

/tōlag-pot/ ← /sohr-ik/.

۳.۱۰. واژه‌های مربوط به لانه و استراحتگاه پرندگان

/draŋg/: استراحتگاه پرندگان که بر بالای چیزی مانند درختان و روی شاخه‌ها قرار دارد.

/draŋg-jāh/ ← /draŋg/.

/kodām/ ← /kodōg/.

/kodōg/: آشیانه، لانه.

/šap-draŋg/: استراحتگاه شبانهٔ پرندگان که معمولاً روی شاخ و برگ درختان یا روی دیوار و سنگ‌های

بلند است. استراحتگاه موقتی و غیر از آشیانه است.

۴.۱۰. نام برخی از اعضای بدن پرندگان

/bāl/: بال.

/boll/: کاکُل پرندگان کاکل‌دار مانند چکاوک و هدهد.

/boŋ-leŋg/: قسمت بالای ران پرنده.

/čaŋgol/ ← /pāŋčorr/.

/čēŋk-dān/: چینه‌دان.

/čomb/: نوک.

/čūŋg/ ← /čomb/.

/domb-ik/: دُم پرنده.

/gall/: زیر گلو.

/garden-ak/: گردن پرنده.

/goŋg/: گلو.

/gwar-ejg/: سینۀ پرنده.

/hadđ/: استخوان.

/kūŋ-ča-lāsk/: قسمت عقب بدن پرنده بدون پاها.

/leŋg/: پای پرنده

/pāŋčorr/: چنگال پرنده.

/poŋ/: پَر پرنده.

/poŋ-ak/ ← */poŋ/*.

/rōt-ag/: روده.

/rōt-o-pōk/: امعاواحشا.

/šāh-par/: پرهای بلندی که بر نوک بال پرنده قرار دارد و عامل پرواز است.

/sar-ag: سر.

/seŋg-ōk/: سنگدان.

/soŋŋ/: منقار.

/tāŋg/: ساق پا.

۱۱. نام گروه و گله حیوانات

/boz-gal/: گله بُزکوهی.

/čerr/: قطار پرندگان درحال پرواز.

/gal/: گروه.

/galag/: گله، گروه چارپایان یا پرندگان.

/jahār/ ← */ram/*.

/jalab/ ← */jallāb/*. *maŋ pāčen-ēŋ sayd-ān-i jalab dista kam ta kam haždah nōzda taŋ*.

bist a (زرگر ۲۰۱۵: ۵۱) من گله بزهای نر کوهی را دیدم، حداقل هجده، نوزده تا بیست عدد بودند.

/jallāb/: ۱. گله بُزکوهی. ۲. گروه پرندگان که با هم پرواز کنند.

/mēhar/: گله گوسفند. *boz-gal gōŋ mēš o mēhar-ān* (روابند ۲۰۱۰: ۱۰۸) بزها و میش‌ها با

گله‌های بزرگ.

/ram/: گروه پرندگان به شکل‌های گوناگون درحال پرواز یا یک‌جا نشسته.

/ramag/: رمه.

۱۲. صفات حیوانات

/ēkal/ ← /ēwāŋʃ/

/ēwāŋʃ/: آهوی تنها و بی جفت.

/lassa/: آهویی که بدنی با موی صاف و زیبا دارد.

/tīhal/: ماده آهویی که تازه به بلوغ رسیده است.

/tīʃal/: ماده آهوی دوساله. šāhin gōŋ nakš-ēŋ bāŋzol-ān har rōč haz-ēn-it tīʃal-ān

(روانبد ۲۰۱۰: ۲۸۹) شاهین با بال‌های نقش‌دار هر روز آهوان را فراری می‌دهد. این نوع آهو در ادبیات

بلوچی نماد زیبایی است.

۱۳. واژه‌های مربوط به جفت‌گیری

/rā?ēn-ag/: جفت‌گیری بزها و گوسفندان، چه اهلی چه وحشی.

/toll-kan-ag/: جفت‌گیری پرندگان.

/wahr/: ۱. خواهش و میل شدید جنس ماده در چارپایان اهلی و وحشی برای جفت‌گیری؛ ۲. ویژگی

حیوان ماده که به شدت خواهان و مشتاق جفت‌گیری است.

/wahr-i/: ویژگی چارپایی که به سن باروری رسیده است.

/wahr-kan-ag/: آمادگی و میل حیوان ماده به جفت‌گیری و آبستنی.

/zanʃk/: زاییدن.

/zanʃk-i/: چارپایی که در پایان آبستنی است و هر لحظه ممکن است بزاید.

۱۴. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به صدا و آواز حیوانات

جانوران در موقعیت‌های حسی مختلف از جمله نشاط، درد و رنج، خطر، دوری از مادر و جفت، صدا یا

آواز خاصی را سر می‌دهند، در اینجا به چند نمونه اشاره می‌شود:

/čist-ag/: (مصدر) صدای قوچ کوهی هنگامی که احساس خطر کند.

/plēŋ-ag/, /dōd-ag/: (مصدر) برای صدای بزکوهی و بزغاله به کار می‌رود.

/bār-ag/, /gā-rag/: (مصدر) برای صدای آهو، قوچ کوهی و بره آنها به کار می‌رود.

/kwār-ag/: (مصدر) برای صدای آهو و بچه آهو به کار می‌رود.

/ponš-ag/: هنگامی که آهو احساس خطر کند، آواز مخصوصی سر می‌دهد که به آن پُشگ می‌گویند.

۱۵. جانوران و پرندگان در ادبیات بلوچی

جانوران و پرندگان در ادبیات بلوچی، به‌ویژه هنگام توصیف دلدار، جایگاه ویژه‌ای دارند. آهو در زبان و ادبیات بلوچی همانند ادبیات فارسی، نماد زیبایی و لطافت اندام است: *ask*

a dāt-ag-aṅt čamm o pōṅz kōh-i pāčēn-āṅ syāh-borwān (شعر عامیانه): آهوان، چشم و بینی و بزهای کوهی، ابروان سیاه خود را [به آن دختران] هدیه داده‌اند.

/āhūg-čamm/: آهوچشم کنایه از چشمان زیبا.

/āhūg-drōšom/: کنایه از ظاهری زیبا و لطیف مانند آهو.

/āhūg-haz/: کنایه از زیبارو و رمنده چون آهو.

/āhūg-lođđ/: کنایه از خرامنده چون آهو.

/āhūg-par/: کنایه از خرامان و رمنده مانند آهو؛ دلدار و زیبارو.

/āski-didag/: چشم آهوانه، چشمانی که در زیبایی مانند چشم آهوست.

/āski-garden/: گردن آهوانه، کنایه از گردن زیبا و کشیده‌معشوق.

/āski-šāg/: پرش و فرار آهوانه.

/āski-tradd/ ← /āski-trās/

/āski-trās/: رمیدن و دویدن مانند آهو.

/hazt-ag-ēṅ sayd/: بز کوهی یا قوچی که رمیده است. کنایه از دلداری است که ناز می‌کند و خود را نشان نمی‌دهد.

/kapōt-lođđ/: خرامان چون کبوتر.

/kapōt-nāl/: نالان چون یاکریم و کبوتر، بسیار غمگین.

/kapōt-sonṭ/: کنایه از دهان یا لبانی زیبا چون نوک کبوتر؛ دلدار زیبارو.

/kawg-mall-ag/: خرامان چون کبک.

/lassah-ēṅ āhūg/: آهوی جوان که پوستش صاف و خوش‌منظر است. کنایه از دلدار زیبارو و جوان.

/māhal-ēṅ bōr/: اسب آهوتک، اسب تندرو.

/piṅkolak-čamm/: آن‌که مانند پرندۀ پینگُلک (لیکو) چشم‌های درشت و زیبا دارد.

/sissig-raptār/: آن‌که مانند تیهو می‌خرامد، دلدار خوش‌خرام.

۱۶. چند ضرب‌المثل درباره شکار و شکارگری

/āsk ke čar-it čamm-i pa māt-baṅd a sakk eṅt/
بر نمی‌دارد [تا بتواند هنگام خطر به آنجا پناه ببرد].

/āsk-āṅ čin-i/
هنگام و موسم پشم‌چینی آهو. کنایه از کاری که انجام نمی‌شود یا زمانی که هرگز فرا نمی‌رسد.

/taw hamā kāṅgāšk ay hāmēn a zahr ay šahr a na-yā-y-ay/
موسم خرماپزان در نخلستان نمی‌آیی و قهر هستی.

/tir-āṅ pa šātōl-āṅ ma-kan bērān tir pa kapōt-ān-i nālag a nadr eṅt/
شکار قمری‌ها نقصان نکن، تیرها فدای ناله یاکریم‌ها باد.

/čertek e hakkall o del e seṅd-ag čō būčč-ē y- ā-y-ag o tāk-ē y-e neṅd-ag/
کوچک (← پرندگان، čertek) بلند و مهیب است اما تنش مانند خاشاکی است که بر برگی می‌نشیند.
/čalōr ča tah e dēg ča dar e dēg/
پرندۀ چکاوکِ کاکلی چه در دیگ باشد یا نباشد، فرقی نمی‌کند
[جثۀ چکاوک کوچک است و بود و نبودش فرقی نمی‌کند].

/ča hargōšk e šekār āhūg e nedārag geh-ter eṅt/
از شکار خرگوش، تماشای آهو بهتر است.

/gōr-ān i a šekār o mard-ān-i tawār mān aṅt yāteḡār/
شکار گوران و صدای مردان به یادگار می‌ماند.

/man āpsar-ān taw āhūg/
من آبشخورم و تو مانند آهو (بدون من نمی‌توانی زنده باشی).

منابع

- آسکانی، عابد، ۲۰۰۴، میرجنگی و میرزنگی، کراچی.
روائید، محمدعبدالله، ۲۰۱۰، حق‌آواز، به‌کوشش غنی پهوال، کراچی.
زرگر، حسن، ۲۰۱۵، گوناپ، به‌کوشش محمدیوسف گچکی، کویته.
زمانی کریم، ۱۳۷۷، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران.
مُلا، جی آر، ۱۹۸۱، بژن، کراچی.
منصوری، جمشید، ۱۳۷۹، راهنمای صحرائی پرندگان ایران، تهران.